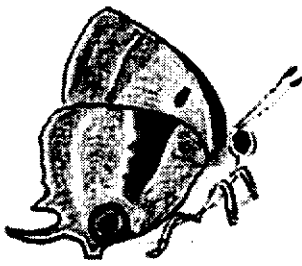


پروفسور ناباکوف* بزرگ نادرزاد

۴۵ سال ۱۹۶۲ بود. تازه فیلم لولیتا درآمده بود و به همین مناسبت روزنامه نگارها با ناباکوف مصاحبه می کردند. ناباکوف می گفت قبل از این که در یک دانشگاه امریکایی شغل استادی را تصدی کنم خوش بختانه زحمت این را کشیده بودم که صدتائی متن برای کنفرانس دادن حاضر داشته باشم. دوهزار صفحه مطلب درباره ی ادبیات روسی نوشته بودم و بعدها متن صد خطابه ی دیگر درباره ی رمان نویسان بزرگی مثل جین آستین و جیمز جویس آماده کرده بودم. بیست سال آزرگار با همین سرمایه در دانشگاه های ولسلی و کرنل درس دادم. همین درس ها و خطابه ها و گفت و گوها را تحت عنوان ادبیات ۱ و ادبیات ۲ جمع آورده ام و چند مقاله هم به آخر آن ها افزوده ام و اسم آن ها را Intransigences گذاشته ام. (به معنی سازش ناپذیری) و ماحصل نوشته های انتقادی من همین هاست. قسمت تأملات و انتقادات ادبی ناباکوف برای شناخت بیوگرافی یا زندگی نامه و عقیده ی کلی اش درباره ی ادبیات بسیار مهم است و حکم یک کلید را دارد. این که نظام انتقادی ناباکوف را از یک طرف فقط به این محدود کنیم که رمان های دیکتوز،



Thecla verae Nab.

فلوبر، پروست، کافکا، جوپس، گوگول، داستایوفسکی، تولستوی و دیگران را به صورت اول باید بی توجه به معنی و صرفاً لفظ به لفظ خواند و از سوی دیگر قضیه را به حرفهای کم و بیش گنده گنده زدن درباره‌ی سروانتس یا سلین، محدود کنیم سود چندانی عاید کسی نمی شود.

آن موشکافی و ریزه کاری که ناباکوف در جریان تحلیل ادبیات رمان گونه و انتقادهای ادبی خود به کار می زند حکماً ناشی از اعتقادات قاطع و راسخی است که او در موقع مصاحبه های خود با روزنامه نگارها در خصوص ادوار زندگی خصوصی خود در نهایت دقت جواب می دهد (ناباکوف مطالبی که در خصوص بیوگرافی خود به روزنامه نگاران می داد کتبی بود و قبل از چاپ توسط خود ناباکوف دوباره خوانی می شد).

در این سلسله سخنرانی ها و درس ها آن چه مایه تعجب است اراده‌ی ناباکوف است معصوف به این که شنوندگان خود را مدام در فضای تجربه‌ی ملموس نگه دارد: ناباکوف می گوید: «در تمام مدتی که در دانشگاه درس می دادم، می کوشیدم تا به دانشجویان ادبیات، مجموعه‌ای از اطلاعات درست درباره‌ی جزئیات قضایا و ترکیب جزئیات یعنی چیزی که از آن جرقه‌ی حس درمی آید و بدون آن یک نوشته‌ی ادبی چیزی جز یک نوشته بی جان نیست، بدهم.» این که ناباکوف علیه تشبیه اولیس جوپس به کتاب اُدیسه داد و قال بسیار می کند و مهم ترین بخش درس خود را به برنامه‌ی لئوپولد بلوم و سفرهایش به همراهی استفان در دوبلین اختصاص می دهد و ضمناً نقشه دقیق دوبلین را هم ترسیم می کند، همان طور که سر توصیف کلاه کاسکت شارل بوواری نوآموز که آن را روی زانوی خود در کلاس درس نگه می دارد، وقت صرف می کند، یا همان طور که درباره‌ی اجرای نمایشی صحبت می کند که صحنه‌ی عروسی خانم اما و شارل بوواری پایان می گیرد. در واقع، نمایش مادام بوواری از آن جایی شروع می شود که کار ساختن کلاه کاسکت تمام می شود یعنی یک مقوای چند ضلعی تبدیل می شود به یک کلاه کاسکت.

من همیشه از مفهوم سمبول نفرت داشته‌ام و از تکرار این قضیه خسته نمی‌شوم که من در زمان تدریس، شاگردی را رفوزه کردم به این سبب که در ورقه امتحان گفته بود جین آستین برگها را وصف می‌کند و آنها را «سبز» می‌خواند چرا که فانی دلی پر از امید دارد و سبز علامت امیدواری است. ناباکوف این گونه تفسیر را پوشلوست می‌نامد.

۴۷ ناباکوف به عنوان استاد منتقد منطق حاکم بر تعینات ملموس را که سازمان بخش آثار از نوع رمان است قویاً توضیح و تشریح می‌کند (مثلاً او مقاله‌ای را که در روزنامه‌ای درباره‌ی یک میمون نقاش بوده، خوانده و از آن الهام گرفته برای کتابت اول رمان لویتا) در عین حال قویاً هم مخالف هر گونه تفسیر مبتنی بر هر گونه ایدئولوژی است. حتماً می‌توان گفت که تحلیل ملموس وقایع از طرف ناباکوف صرفاً فرع بر این است که بی‌معنی بودن تفسیرهای متکی بر ایدئولوژی به کرسی بنشینند. مثلاً ناباکوف فهرست بلند بالائی از جزئیات امور «باور نکردنی» تهیه کرده و به استناد آنها مدعی شده که اطلاق صفت رئالیست یا ناتورالیست به رمان مادام بوواری و توصیفات فلوریر قابل انتقاد است.

و نیز ناباکوف در خلال درسی که درباره‌ی رمان اولیس تقریر کرده (در کتاب ادبیات ۱) و نیز در مقاله‌اش درباره‌ی رمان تهوع سارتر (تحت عنوان اولین اقدام سارتر در مجله *Intransigences*) کوشیده تا انتقادهای ادبی بی‌بی را که به جای عطف توجه به جوهر هنری اثر مورد نظر، به ایده‌ها و ملاحظات کلی و جنبه‌های انسانی اثری می‌پردازند بی‌حاصل معرفی کند. ناباکوف در پایان مقاله‌ای که درباره‌ی تهوع سارتر نوشته می‌گوید: «وقتی که یک نویسنده می‌کوشد تا با اختراع فلسفی بی‌معنی و بی‌ریشه‌ی خود (یعنی پرسوناژ اختراعی سارتر) وجود بی‌دفاعی بسازد (با همین غرض فلسفی آدم بی‌معنی ساختن) الحق که باید استعداد زیادی داشته باشد تا در چنین کار شاقی توفیق یابد».

اما مقاومت ناباکوف در قبال تفسیرهای آلوده به ایدئولوژی به حدی است که هر نوع انتقاد مطنون به خروج از ادبیات محض و قادر به زدن به صحرای کربلا را از حوزه‌ی فعالیت خود بیرون می‌ریزد و حتا در این باب می‌گوید: «من همیشه از مفهوم سمبول نفرت داشته‌ام و از تکرار این قضیه خسته نمی‌شوم که من در زمان تدریس، شاگردی را رفوزه کردم به این سبب که در ورقه امتحان گفته بود جین آستین برگها را وصف می‌کند

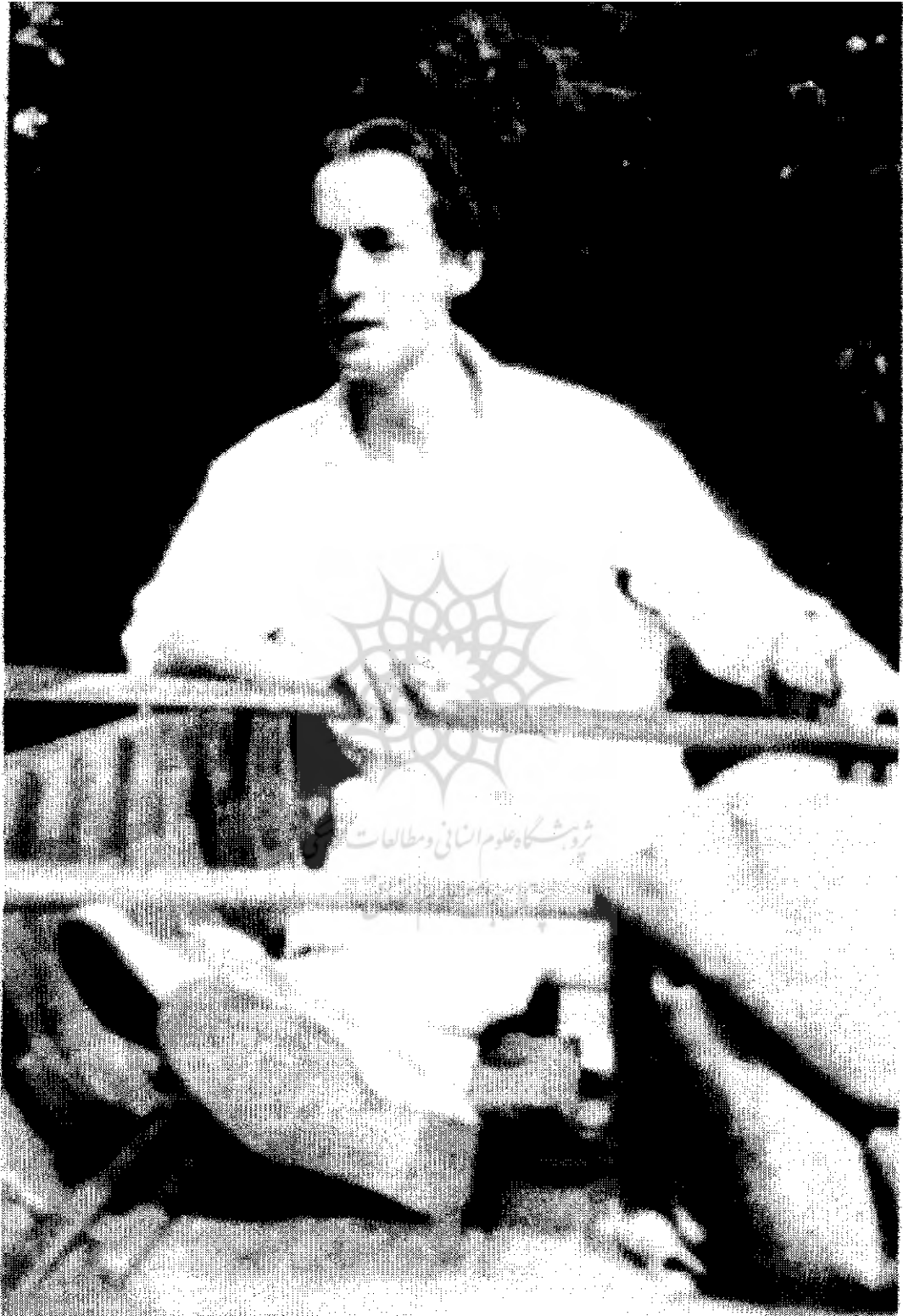
و آنها را «سبز» می‌خواند چرا که فانی دلی پر از امید دارد و سبز علامت امیدواری است». ناباکوف این گونه تفسیر را پوشلوست می‌نامد و می‌گوید که در ادبیات معاصر پوشلوست را در سمبولیسم مورد نظر فروید و اساطیر بیدخورده و مواظبت اجتماعی و پیغام‌های انسان دوستانه و مجاز و استعاره‌ی سیاسی، یعنی نگرانی مفرط نسبت به طبقات اجتماعی و نژادها، باید سراغ گرفت...».

و خلاصه‌ی کلام، حرف حساب ناباکوف این می‌شود: «بزرگترین لطف و مرحمتی که من از یک منفذ توقع دارم این است که آن چه را من حس می‌کنم و آن چه را که من می‌اندیشم به تحریر بکشد همراه با حقیقت‌گویی تام و تمام و همراه با دقیق‌ترین بیان ممکن».

به این ترتیب است که می‌بینیم مبنای نظری و انتقادی ناباکوف قویاً دل در گرو تجربه‌ی ملموس دارد و بر روی همین تجربه است که حس و اندیشه قویاً قرار می‌یابند و از این لحاظ که بنگریم می‌بینیم تعجب‌آور نیست که مجموعه‌ی سخنرانی‌های دانشگاهی و نگارش مربوط به لولیتا و نگارش بیوگرافی و رمان سواحل دیگر در یک زمان و مقارن یکدیگر تحریر یافته باشند. ولادیمیر ناباکوف قبل از این که منتقد ادبی باشد بدون تردید مردی است نویسنده. به این جهت است که کل فعالیت‌های او (حتا فعالیت‌های او در زمینه صید پروانه‌ها) را باید به حساب هنر رمان‌پردازی وی گذاشت و برای این که نظر مؤکد ناباکوف در خصوص ضرورت تجربه عینی و ملموس را احترام کنیم، در واقع تمام قوت اقتناع‌کننده کلام ناباکوف و تمام چیزهائی را که دوست نمی‌داشته و در بیوگرافی خود منظور کرده بازمی‌یابیم. البته اگر به یاد داشته باشیم بین سال‌های ۱۹۳۹ و ۱۹۵۶ نویسنده‌ی ما دشوارترین و دردآلودترین تغییرات را در خود می‌پذیرد یعنی زبان روسی را رها می‌کند (تا آن موقع تمام رمان‌های او به روسی نوشته شده بودند با نام مستعار سیرین) و به انگلیسی می‌نویسد و با نام خانوادگی‌اش امضا می‌کند. فراموش نکنیم ناباکوف از اولین مهاجران روسی است و احساسات ضد شوروی او تا به آخر بسیار نیرومند باقی ماند. در ۱۹۲۲ ناباکوف از صحبت کردن با آندرو فیلد و الکسی تولستوی سر باز می‌زند زیرا اینان در آن زمان‌ها موافق رژیم شوروی بودند. در ایالات متحده ناباکوف با رومن یاکوبسون (زبان‌شناس شهیر) قهر می‌کند و متغیر می‌شود از این که آن مرد عالم، گرایش‌های طرفدار شوروی دارد. اما در همین امر رها کردن زبان روسی و چسبیدن به زبان انگلیسی برای همیشه نمی‌توان در درجه‌ی اول گرایش اساسی ناباکوف به تجربه ملموس را ملاحظه کرد؟

غرضم این است که کوشش و حقیقت و هجرت و عزلت مردی تنها که زبان های متعدد
می داند از یک طرف و در مقابل، قدرت عظیم دروغ (پوشلوسست) اندیشه و تاریخ که بیداد
می کند. ♦ ♦ ♦





شهرتگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی